



گروه فرهنگی، هنری اِخو

www.EkhoGroup.Blog.ir

رساله‌ی اوتیفرون

اثر افلاطون

اوتیفرون

اوتیفرون: سقراط، چه شده است که دل از میدان ورزش برداشته و به دادگاه آمده ای؟ مگر مانند من دعوائی اقامه کرده ای؟

سقراط: چه بگویم اوتیفرون؟ برای دعوی نیامده ام. محاکمه ای جزائی در میان است.

اوتیفرون: چه گفتی؟ از تو شکایتی کرده اند؟ گمان نمی کنم تو از کسی شکایت کنی.

سقراط: راست است.

اوتیفرون: پس از تو شکایت کرده اند؟

سقراط: آری.

اوتیفرون: شاکی کیست؟

سقراط: اوتیفرون، من خود نیز او را درست نمی شناسم. گویا جوانی است به نام ملتوس از محله ی پیتوس که نام و آوازه ای ندارد. تو جوانی بدین نام نمی شناسی که موی صاف و ریش کم و بینی عقابی دارد؟

اوتیفرون: نه، سقراط، چنین کسی را بیاد نمی آورم. موضوع شکایت چیست؟

سقراط: ادعائی است که بی گمان مایه ی شهرت او خواهد شد، چه با این جوانی در این گونه مسائل صاحب نظر بودن هنری بزرگ است. ادعا می کند که می داند جوانان شهر به چه سبب فاسد می شوند و فاسد کننده ی آنان را نیز یافته است. بی گمان جوانی خردمند و باریک بین است و چون دریافته که من به علت نادانی همسالان او را از راه بدر می برم همچنان که کودکان به مادر شکایت می برند از من به دولت شکایت برده و دعوائی جزائی برپا کرده است. به عقیده ی من او بهتر از همه ی مردان سیاسی دریافته است که سیاست را از کجا باید آغاز کرد. چه، نخست به جوانان پرداخته و بر آن شده است که نگذارد به ترتیب آنان خللی وارد آید همچنانکه کشاورز خردمند نخست به نهالهای نارس می پردازد و آنگاه به درختان دیگر روی می آورد. گویا ملتوس نخست می خواهد ما را که به قول او در فساد جوانان می کوشیم از میان بردارد. پس از آن بی گمان به دیگران خواهد پرداخت و از این راه خدمت‌هایی گرانبها به جامعه خواهد کرد و از کسی که کار خود را چنین آغاز کند چنان انتظاری بی جا نیست.

اوتیفرون: سقراط، خدا کند چنین باشد. ولی می ترسم نتیجه برعکس شود و گمان می کنم مراد او این است که جامعه را تباه سازد و گرنه در صدد آزار تو بر نمی آمد. می گوید تو جوانان را چگونه فاسد می سازی؟

سقراط: ادعایش بی معنی است. می گوید سقراط خدایانی تازه ساخته است و به خدایان کهن اعتقاد ندارد. تهمت‌هایی که بر من می نهد همین است.

اوتیفرون: اکنون مطلب را دریافتم. چون تو همواره می گوئی که ندائی الهی می شنوی به این بهانه که تو بدعتی آورده ای به دادگاه شکایت کرده است تا تو را بدنام سازد چون می داند که اینگونه تهمت ها در مردم زود اثر می بخشد. مگر ندیده ای هر گاه من درباره ی مسائل مذهبی سخن می گویم یا حوادث آینده را پیشگوئی می کنم چگونه مرا استهزا می کنند و دیوانه می خوانند در حالی که تا کنون هیچ یک از پیشگوئیهای من غلط درنیامده است. مردم همواره به کسانی مانند ما کینه می ورزند ولی ما نباید اعتنائی به آنان کنیم بلکه باید در راهی که برگزیده ایم پیش برویم.

سقراط: اوتیفرون گرامی، تحمل استهزا آسان است. از این گذشته مردم آتن با کسی، هر چند از حیث دانائی خارق العاده باشد، کار ندارند به شرط آنکه در صدد برنیاید که آنچه می داند به دیگران بیاموزد. ولی اگر ببینند که می خواهد دیگران را چون خود کند بر او خشمگین می گردند خواه، چنانکه می گوئی، از روی کینه و خواه به علتی دیگر.

اوتیفرون: سقراط، هیچ نمی خواهم بدانم مردم درباره ی من چه می اندیشند.

سقراط: آری، برای اینکه تو قدر خود را می شناسی و آماده نیستی دانش خود را به دیگران بیاموزی. ولی می ترسم نوع دوستی مرا بر این حمل کنند که هر چه می دانم بی دریغ به همه می آموزم بی آنکه مزدی بخواهم و حتی گمان برند که اگر کسی به سخن من گوش فرادهد چیزی هم به او می دهم. از این رو خرسند خواهم بود اگر در دادگاه به استهزا قناعت ورزند و کار به خنده و شوخی بگذرد. ولی اگر مطلب را جدی بگیرند هیچ کس، جز پیشگوئی چون تو، نمی داند نتیجه ی محاکمه چه خواهد شد.

اوتیفرون: گمان نمی کنم مسأله ای جدی در میان باشد و امیدوارم تو نیز مانند من از دادگاه پیروز بدرائی.

سقراط: تو چرا آمده ای اوتیفرون؟ از کسی شکایت کرده ای یا از تو شکایت کرده اند.

اوتیفرون: من شکایت کرده ام.

سقراط: از که؟

اوتیفرون: از کسی شکایت کرده ام که اگر بگویم مرا دیوانه خواهی خواند.

سقراط: مقصودت چیست؟ مگر می تواند بپرد؟

اوتیفرون: پریدن نمی تواند چون بسیار پیراست.

سقراط: پس کیست؟

اوتیفرون: پدرم.

سقراط: چه گفتی؟ از پدر خود شکایت کرده ای؟

اوتیفرون: آری، از پدرم.

سقراط: موضوع شکایت چیست؟ چه گناهی از او سرزده؟

اوتیفرون: آدم کشی.

سقراط: به خدا پناه می برم! اوتیفرون این مسأله ای نیست که به آسانی بتوان در آن داوری کرد. در این گونه پیش آمدها شناختن راه درست کار هر کس نیست بلکه مردی می خواهد که در دانائی به کمال رسیده باشد.

اوتیفرون: خوب گفתי سقراط، به زئوس سوگند.

سسقراط: بی گمان کسی که به دست او کشته شده از نزدیکترین خویشان توست. چه یقین دارم که برای بیگانه بر پدر خود دعوی نمی کنی.

اوتیفرون: سقراط، خنده دار است که تو نیز در این کار میان خویش و بیگانه فرق می گذاری. در اینجا بیگانه معیار داوری این است که کشنده حق داشت بکشد یا حق نداشت. اگر حق داشت نباید او را سرزنش کرد ولی اگر حق نداشت باید او را تعقیب کرد گرچه خویش یا همکاسه ی تو باشد. چه اگر خواسته و دانسته با آدم کشی در یک خانه زندگی کنی خود نیز به گناه آلود می شوی، مگر آنکه با تعقیب او در دادگاه هم او را پاک کنی و هم خود را. به هر حال کسی که کشته شده یکی از کارگران ماست و هنگامی که در ناکسوس زراعت می کردیم اجیر ما بود. روزی در حال مستی یکی از بردگان ما را کشت و بدین سبب پدرم دست و پای او را بست و به گودالی افکند. سپس کسی را به نزد مفسر قوانین مذهبی فرستاد تا معلوم کند با او چه باید کرد و پس از آن اعتنائی به حال او ننمود زیرا معتقد بود که چون قاتل است اگر هم بمیرد باک نیست. قضا را چنین شد و تا فرستاده ی پدرم بازگردد او از گرسنگی و سرما جان سپرد. اکنون پدر و خویشان من تعجب می کنند که چرا بر پدرم تهمت آدم کشی نهاده و از او به دادگاه شکایت کرده ام و می گویند پدرم او را با دست خود نکشته است و اگر هم کشته بود نمی بایست برای مزدوری که خود کسی را کشته است برپدر خود اقامه ی دعوی کنم. از این گذشته ادعا می کنند که دعوای پسر بر پدر به اتهام قبل دور از دینداری است. ولی، سقراط گرامی، آنان نه از امور خدائی خبری دارند و نه می دانند دینداری و بیدینی چیست.

سقراط: اوتیفرون، گمان می کنی تو خود می دانی دینداری چیست و در این دانش چنان استادی که نمی ترسی اگر بر پدرت اقامه ی دعوی کنی این کار برخلاف دینداری باشد؟

اوتیفرون: سقراط، اگر من در این مسائل بدان پایه صاحب نظر نبودم میان اوتیفرون و دیگران چه فرق بود؟

سقراط: پس ای مرد گرانمایه، برای من نعمتی والاتر از این نیست که شاگرد تو شوم و در دادگاه پیش از آنکه به ادعای ملتوس پاسخ دهم به او پیشنهاد سازش کنم و بگویم «ملتوس، من همواره در آموختن مسائل مذهبی و قوانین الهی کوشا بوده ام» و اگر او ادعا کند که من بدعت آورده و رفتاری برخلاف دینداری در پیش گرفته ام، خواهم گفت «ملتوس، من شاگرد اوتیفرون هستم. اگر اوتیفرون را در این گونه مسائل صاحب نظر می دانی، سخن مرا بپذیر و از تعقیب من درگذر، و گرنه اوتیفرون را که استاد من است به دادگاه بخوان زیرا او سالخورده گانی چون من و پدر خویش را فاسد می سازد: مرا از راه تعلیم و پدر خویش را از راه تعقیب جزائی!» اگر ملتوس سخن مرا نپذیرد و از من درنگذرد و تو را به جای من به دادگاه نخواند، همان سخنها را به داوران خواهم گفت.

اوتیفرون: سقراط، اگر ملتوس گستاخی را به جایی برساند که بر من دعوی کند در دادگاه چنان زبونش می کنم که او مجبور می شود از خود دفاع کند نه من.

سقراط: دوست گرامی، می دانم و به همین جهت آرزو دارم شاگرد تو شوم. یقین دارم که ملتوس نیز مانند بسی کسان نتوانسته است تو را بدرستی بشناسد در حالی که اندیشه های مرا به آنی دریافته و از این رو مرا به بیدینی متهم ساخته است. ولی، اوتیفرون، تو را به خدا سوگند می دهم، دانشی را که گفتمی به حد کمال داری به من نیز بیاموز تا بدانم که به عقیده ی تو دینداری و بیدینی چیست، خواه موضوع قتل در میان باشد و خواه مسأله ای دیگر. یا گمان می بری دینداری همواره و در همه ی احوال به یک وجه نیست و بیدینی که خلاف آن است در همه ی موارد یکسان نیست؟

اوتیفرون: بی گمان همواره به یک وجه و یکسان است.

سقراط: پس بگو که به عقیده ی تو دینداری چیست و بیدینی کدام است؟

اوتیفرون: سقراط، دینداری همین است که من می کنم. یعنی کسی را که دست به گناه آلود است تعقیب می کنم، خواه گناهش قتل نفس باشد یا دزدی از پرستشگاه، و اعم از اینکه گناهکار پدر یا مادر من باشد یا بیگانه ای، و بیدینی چشم پوشی از گناه تبهکاران است. اکنون گوش فرادار تا دلیل درستی این سخن را بیان کنم. بارها به دیگران گفته ام که از تنبیه گناهکاران نباید گذشت. تو خود می دانی که همه ی مردم زئوس را بزرگتر و عادلتر از همه ی خدایان می دانند و تصدیق می کنند که زئوس پدر خود را به بند کشید زیرا فرزندان خود را خورد. پدر زئوس نیز به کیفر گناهی دیگر پدر خود را عقیم کرد. ولی همان مردم چون می بینند که من پدر خود را به سبب گناهی که مرتکب شده است تعقیب می کنم بر من خشم می گیرند و بدین سان درباره ی من و خدایان داوری متناقض می کنند.

سقراط: اوتیفرون، گمان می برم مرا بدان علت به دادگاه خوانده اند که تا کنون آن گونه داستانها را درباره ی خدایان باور نداشته ام. ولی اکنون که همان وقایع را از دانشمندی چون تو می شنوم ناچارم به درستی آنها ایمان آورم. زیرا کسی چون من که در این گونه مسائل نادان است در برابر تو چه می تواند گفت؟ ولی، اوتیفرون، تو را به خدای دوستی سوگند می دهم، بگو ببینم برآستی عقیده داری که آن واقعه ها رخ داده است؟

اوتیفرون: آری، و حتی وقایعی شگفت انگیزتر از آنها روی داده است که بیشتر مردم نمی دانند.

سقراط: شاید می خواهی بگوئی که خدایان با یکدیگر دشمنی می ورزند و میان آنان جنگها و خونریزیهای اتفاق می افتد از آنگونه که شاعران روایت کرده و نگارگران مجسم ساخته اند و نمونه ای از آنها را بفرشی که در جشنهای مذهبی به آکروپولیس می برند می توان دید. ولی اوتیفرون، تو نیز آن سخنان را باور داری؟

اوتیفرون: نه تنها همه ی آنها راست است، بلکه چنانکه گفتم مطالب دیگری هست که اگر بگویم درشگفت خواهی ماند.

سقراط: شاید این سخن درست باشد ولی آن را به روزی دیگر بگذار و اکنون به سؤالی که اندکی پیش کردم پاسخ بده و بگو دینداری چیست. پاسخی که دادی کافی نبود چه فقط گفتی آنچه تو می کنی موافق دینداری است.

اوتیفرون: درست گفتم.

سقراط: شاید این سخن درست باشد ولی خود تصدیق می کنی که بسا چیزهای دیگر نیز هست که همه موافق دینداری است.

اوتیفرون: بی شک چنین است.

سقراط: ولی من نخواستم چند چیز موافق دینداری بشمارم بلکه تقاضا کردم «خود دینداری» را تشریح کنی و بگوئی آن چیست که هر چه مطابق آن باشد موافق دینداری خواهد بود. اگر بیاد داشته باشی، اندکی پیش تصدیق کردی که دینداری و بیدینی هر یک صورتی واحد دارد و هر چه دارای صورت دینداری باشد موافق دین است و هر چه دارای صورت بیدینی باشد مخالف دین.

اوتیفرون: درست است.

سقراط: پس آن صورت را به من بنمای تا من رفتار تو یا هر کس دیگر را با آن بسنجم و اگر مطابق آن باشد موافق دین بشمارم و گرنه مخالف دین.

اوتیفرون: اگر بخواهی می توانم آن را تشریح کنم.

سقراط: آری، همان را می خواهم.

اوتیفرون: آنچه خدایان دوست دارند موافق دین است و آنچه دوست ندارند مخالف دین.

سقراط: خوب گفתי، اوتیفرون. این بار همان گونه که می خواستم پاسخ دادی. ولی هنوز نمی دانم این پاسخ درست است یا نه. یقین دارم که درستی آن را نیز مبرهن خواهی کرد.

اوتیفرون: البته.

سقراط: نخست بگذار ببینم چه گفتیم. هر چه خدایان دوست دارند موافق دین است و هرکس که خدایان دوست ندارند دیندار، ولی هر چیز یا کسی که خدایان نپسندند دور از دین است. پس دینداری و بیدینی یکی نیست بلکه دوچیزند، یکی بر عکس دیگری. تعریف ما از دینداری و بیدینی چنین بود؟

اوتیفرون: آری.

سقراط: و این توضیح را درست می دانی؟

اوتیفرون: بی گمان.

سقراط: پیشتر گفته شد که میان خدایان دشمنی و جنگ و کشمکش روی می دهد؟

اوتیفرون: آری، این نیز گفته شد.

سقراط: دوست گرامی، بگذار بیندیشیم و ببینیم این دشمنی و نفاق به علت توافق درباره ی کدام مسائل پیش می آید؟ اگر میان من و تو درباره ی دو رقم اختلاف افتد و در اینکه کدام یک بیشتر یا کمتر است همراهی نتوانیم شد، این اختلاف به دشمنی می انجامد یا آنها را شماره می کنیم و بدین سان اختلاف را از میان می بریم؟

اوتیفرون: درست است.

سقراط: اگر اختلاف نظر در سبکی و سنگینی باشد، وزن می کنیم؟

اوتیفرون: البته.

سقراط: پس درباره ی کدام چیزها اگر اختلافی میان من و تو روی دهد و نتوانیم به توافق برسیم، آن اختلاف خشم ما را برمی انگیزد و ما را دشمن یکدیگر می سازد؟ شاید بدین زودی نتوانی آنها را بیاد بیاوری. از این رو بگذار من بگویم و تو داوری کن. آیا آن چیزها عدل و ظلم و نیک و بد و زشت و زیبا نیست؟

اوتیفرون: البته اختلاف درباره ی همان چیزهاست که منشأ دشمنی می گردد.

سقراط: پس اوتیفرون گرامی، می گوئی میان خدایان نیز درباره ی نیک و بد و عدل و ظلم اختلاف است و یکی این را نیک می داند و دیگری آن را؟ چه اگر درباره ی این گونه امور اختلافی با یکدیگر نداشتند. دشمنی و جنگ مین آنان پیدا نمی گردید. چنین نیست؟

اوتیفرون: درست است.

سقراط: خدایان هر چه را زیبا و نیک بدانند دوست دارند و از هر چه زشت و بد بدانند بیزارند؟

اوتیفرون: البته.

سقراط: و گفתי گروهی از خدایان چیزی را نیک و عادلانه می دانند و گروهی دیگر همان چیز را بد و ظالمانه می شمارند و این اختلاف به دشمنی می انجامد؟

اوتیفرون: آری، چنین گفتم.

سقراط: پس یک چیز در آن واحد هم محبوب خدایان است و هم منفور آنان؟

اوتیفرون: چنین پیدا است.

سقراط: بنابراین، آن چیز در آن واحد هم موافق دین است و هم مخالف دین؟

اوتیفرون: چنین می نماید که حق با توست.

سقراط: پس، ای مرد دانا، به سؤال من پاسخ نداده ای! من پرسیدم «آن چیست که هم موافق دین است و هم مخالف آن؟». آنچه محبوب خدایان است، چنانکه دیدیم، ممکن است منفور آنان نیز باشد. پس عجب نخواهد بود اگر رفتار تو، که بر پدر خویش اقامه ی دعوی کرده ای، زئوس را خوش آید ولی کروئوس و اورانوس از آن بیزار باشند، یا هفایستوس را پسندیده افتد ولی در نظر هرا ناپسند باشد و همچنین دیگر خدایان در آن باره با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند.

اوتیفرون: سقراط، گمان نمی برم میان خدایان درباره ی مجازات کسی که دیگری را به ناحق کشته است اختلاف باشد.

سقراط: مگر میان آدمیان در این باره اختلاف هست؟ تا کنون کسی دیده ای که قاتل یا گناهکاری دیگر را در خور کیفر نداند؟

اوتیفرون: پس آن همه گفت و گو در دادگاهها برای چیست؟ آدمیان همینکه دست به گناه می آیند و به دادگاه خوانده می شوند برای تبرئه خود هزارها دلیل می آورند و از گفتن هیچ سخنی باک ندارند.

سقراط: اعتراف می کنند که مرتکب گناه شده اند و با این همه خود را سزاوار کیفر نمی دانند؟

اوتیفرون: البته نه.

سقراط: پس مگو از گفتن هیچ سخنی باک ندارند. گمان نمی کنم کسی به گناه اعتراف کند و با این همه خود را در خور کیفر نداند. بلکه هر گناهکار ادعا می کند که مرتکب گناه نشده است.

اوتیفرون: البته نه.

سقراط: پس مگو از گفتن هیچ سخنی باک ندارند. گمان نمی کنم کسی به گناه اعتراف کند و با این همه خود را در خور کیفر نداند. بلکه هر گناهکار ادعا می کند که مرتکب گناه نشده است.

اوتیفرون: درست است.

سقراط: پس در دادگاه ها گفت و گو در این نیست که گناهکار نباید کیفر ببیند بلکه سخن در این است که کدام کس مرتکب گناه شده است و گناهش چیست و کی و در کجا گناه از او سرزده.

اوتیفرون: راست است.

سقراط: اگر میان خدایان نیز، چنانکه گفتم، اختلافی پیش آید، ناشی از این است که گروهی از آنان کسی را گناهکار می دانند و گروهی دیگر منکر آنند. زیرا هیچ خدا یا انسانی نمی تواند بگوید که گناهکار را نباید به کیفر رساند.

اوتیفرون: حق به جانب توست.

سقراط: گفت و گو میان آدمیان، و همچنین اختلاف خدایان با یکدیگر - اگر بتوان پذیرفت که میان خدایان نزاع و اختلافی هست - همواره برای عملی خاص است. بدین معنی که گروهی آن عمل را موافق عدل می دانند و گروهی مخالف عدل. چنین نیست اوتیفرون گرامی؟

اوتیفرون: درست است.

سقراط: پس، اوتیفرون گرامی، برای اینکه دانش من افزوده شود، بر من روشن کن به چه دلیل می گوئی همه ی خدایان به اجماع بر این عقیده اند که اگر مزدوری برده ای را بکشد و صاحب برده قاتل را دست و پا بسته در گودالی بیفکند و کسی به نزد مفسر قوانین مذهبی بفرستد تا معلوم کند که با او چه باید کرد و در این میان قاتل جان بسپارد، رفتار صاحب برده بر خلاف عدالت بوده است؟ همچنین به کدام دلیل معتقدی که اگر پس صاحب برده بر پدر خود دعوی قتل کند همه ی خدایان رفتار او را مطابق عدل می دانند؟ یقین بدان که اگر این نکته را به من بیاموزی تا جان در بدن دارم تو را به دانشمندی خواهم ستود.

اوتیفرون: سقراط، این کار آسان نیست. ولی بدان که از اثبات آن ناتوان نیستم.

سقراط: می دانم چه می گوئی. مرا بی استعداد تر از قضات دادگاه می دانی. زیرا یقین دارم برای آنان ثابت خواهی کرد که رفتار پدرت ظالمانه بوده است و خدایان از آن بیزارند.

اوتیفرون: البته ثابت خواهیم کرد به شرط آنکه به سخنان من گوش دهند.

سقراط: نگران مباش. اگر مطابق سلیقه ی آنان سخن بگوئی گوش خواهند داد. ولی هنگامی که درباره ی دادگاه گفت و گو می کردیم نکته ای به خاطر رسید و به خود گفتم: گیرم اوتیفرون ثابت کند که همه ی خدایان رفتار پدر او را برخلاف عدالت می دانند، من چگونه خواهیم دانست دینداری چیست و بیدینی کدام است؟ زیرا در اثنای بحث روشن شد که آن امر معیار دینداری و بیدینی است؟ زیرا در اثنای بحث روشن شد که آن امر معیار دینداری و بیدینی نیست و هر دو تصدیق کردیم چیزی که منفور همه ی خدایان است. ولی آیا نباید تعریفی را هم که از دینداری و بیدینی کردی تغییر دهیم و بگوئیم آنچه همه ی خدایان از آن بیزارند مخالف دین، و عملی که گروهی از خدایان دوست دارند و گروهی دوست ندارند هم موافق دین است و هم مخالف دین و یا نه این و نه آن؟ اجازه می دهی این تعریف را بپذیریم؟

اوتیفرون: به این تعریف چه ایراد داری؟

سقراط: من ایرادی ندارم. ولی تو درباره ی آن نیک بیندیش و ببین اگر آن را بپذیری آسان تر خواهی توانست به وعده ی خود وفا کنی و به من بیاموزی که دینداری چیست و بیدینی کدام؟

اوتیفرون: آری، تصدیق می کنم عملی که همه ی خدایان دوست دارند مطابق دین است و عملی که آنان دوست ندارد مخالف دین.

سقراط: اوتیفرون، اجازه می دهی این پاسخ را بررسی کنیم تا معلوم شود درست است یا نه؟ یا می خواهی مانند مردمان بی حوصله زود از آن بگذریم و رنج تحقیق بر خود هموار نسازیم و هر وقت هر کس ادعائی کرد بی چون و چرا بپذیریم؟

اوتیفرون: هر ادعائی را باید بررسی کرد. ولی آنچه من در تعریف دینداری و بیدینی گفتم درست است.

سقراط: اگر اندکی درنگ کنی این نیز روشن خواهد شد. اکنون پاسخ این سؤال را بده: عملی که موافق دین است، بدان جهت، بدان جهت محبوب خدایان است که موافق دین است، بدان جهت محبوب خدایان است که موافق دین است، یا چون محبوب خدایان است موافق دین شمرده می شود؟

اوتیفرون: سؤالی را نفهمیدم.

سقراط: سؤالی را نفهمیدم.

سقراط: می گویم مطلب را روشنتر بیان کنم: ما چیزی را جنبنده می خوانیم و چیزی را جنباننده. یکی را کشیده شده می نامیم و دیگری را کشنده، یکی را دیده شده و دیگری را بیننده. تو نیز تصدیق می کنی که میان آنها فرق است؟ و می دانی فرق آنها چیست؟

اوتیفرون: آری، تصدیق می کنم و می دانم.

سقراط: و می دانی که دوست دارنده با آنکه دوست داشته می شود فرق دارد؟

اوتیفرون: البته.

سقراط: جنبنده بدان علت جنبنده است، که جنبانده می شود، یا به علتی دیگر؟

اوتیفرون: علت دیگر ندارد.

سقراط: کشیده شده بدان علت چنان است که کشیده می شود، و یا به علتی دیگر؟

اوتیفرون: علت دیگر ندارد.

سقراط: کشیده شده بدان علت چنان است که کشیده می شود، و دیده شده بدان علت که دیده می شود؟

اوتیفرون: آری.

سقراط: پس «دیده شده»، چون آن را می بینند «دیده شده» است، نه اینکه چون «دیده شده» است بدان علت آن را می بینند. همچنین جنبنده چون جنبانده می شود جنبنده است نه اینکه چون جنبنده است جنبانده می شود جنبنده است نه اینکه چون جنبنده است جنبانده می شود. اوتیفرون، اکنون می دانی چه می گویم؟ مرادم این است که هر متأثر بدان علت متأثر است بدان سبب اثری بر او واقع می شود.

اوتیفرون: تصدیق می کنم.

سقراط: این قاعده را درباره ی چیزی هم که دوست داشته می شود صادق می دانی؟

اوتیفرون: آری.

سقراط: یعنی چون آن را دوست می دارند، بدان جهت می گوئیم آن چیز دوست داشته می شود. درست نیست اگر بگوئیم چون آن چیز دوست داشته می شود بدان سبب دوستش دارند.

اوتیفرون: آری چنین گفتیم.

سقراط: خدایان آن را بدان علت دوست دارند که موافق دین است یا به علتی دیگر؟

اوتیفرون: علتی دیگر نیست.

سقراط: پس چون موافق دین است، خدایان بدان علت آن را دوست دارند، و درست نیست که بگوئیم چون خدایان دوستش دارند بدان علت موافق دین است.

اوتیفرون: چنین می نماید.

سقراط: ولی آنچه محبوب خدایان است بدان علت چنان است که خدایان آن را دوست دارند.

اوتیفرون: بی تردید.

سقراط: پس آنچه محبوب خدایان است موافق دین نمی تواند بود زیرا این دو با یکدیگر فرق دارند.

اوتیفرون: چنین می نماید.

سقراط: ولی آنچه محبوب خدایان است بدان علت چنان است که خدایان آن را دوست دارند.

اوتیفرون: بی تردید.

سقراط: پس آنچه محبوب خدایان است موافق دین نمی تواند بود زیرا این دو با یکدیگر فرق دارند.

اوتیفرون: چه گفتی؟

سقراط: اندکی پیش تصدیق کردیم که آنچه موافق دین است بدان علت محبوب خدایان است که موافق دین است، نه آنکه چون محبوب خدایان است بدان علت موافق دین است.

اوتیفرون: آری تصدیق کردیم.

سقراط: ولی آنچه محبوب خدایان است بدان علت محبوب است که خدایان دوستش دارند. به عبارت دیگر، چون خدایان دوستش دارند، محبوب است و درست نیست که بگوئیم چون محبوب است بدان علت خدایان دوستش دارند.

اوتیفرون: حق با توست.

سقراط: پس، اوتیفرون گرامی، معلوم می شود آنچه خدایان دوست دارند با دینداری یکی نیست. دینداری و محبوب خدایان را یکی بدانیم ناچار خواهیم شد اولاً بگوئیم خدایان چیزی را که محبوب خدایان است بدان علت دوست دارند که محبوب خدایان خدایان است، و در ثانی ادعا کنیم که دینداری بدان علت دینداری است که خدایان دوستش دارند. از این رو اگر نیک بنگری خواهی دید که دینداری و محبوب خدایان دو چیزند جدا از یکدیگر و به عکس یکدیگر: یکی محبوب است بدان علت که دوست داشته می شود، و دیگری دوست داشته می شود بدان علت که خود سزاوار دوست داشتن است. از این رو، اوتیفرون گرامی، گمان می کنم نخواستی به من بیاموزی که دینداری که دینداری چیست بلکه به ذکر یکی از صفات آن قناعت ورزیدی زیرا گفتم یکی از صفات دینداری این است که محبوب همه ی خدایان است بی آنکه بگوئی خدایان به چه علت آن را دوست دارند. پس اگر مانعی نمی بینی این نکته را از من میپوش و بار دیگر از آغاز بگو دینداری چیست و چرا پسندیده ی خدایان است و همه ی صفات آن را تشریح کن.

اوتیفرون: سقراط، نمی دانم اندیشه ی خود را چگونه بیان کنم زیرا هر سخنی را که به میان می آورم عنان از دست من می رباید و می گریزد و در یک نقطه پابرجا نمی ماند.

سقراط: اوتیفرون، این صفت خاص آثار نیای من داید الوس است. اگر من چنین می گفتم ریشخندم می کردی و می گفتمی به سبب خویشی من با دایدالوس سخنانم پابرجا نمی مانند و به پرواز می آیند. ولی اکنون، چنانکه خود می گوئی، سخنان تو ثباتی ندارند.

اوتیفرون: حق به جانب توست. ولی سقراط، این گناه من نیست بلکه داید الوس توئی که نمی گذاری سخنها در یک نقطه پابرجا بمانند.

سقراط: معلوم می شود من بسی هنرمندتر از داید الوس هستم زیرا او تنها به آثار خود توانائی پریدن می بخشد در حالی که من علاوه بر آثار خود، آثار دیگران را نیز بپرواز می آورم و هنر من چندان ظریف است که بی آنکه

خود بخواهم جلوه گر می گردد زیرا آرزوی من این است که سخنهاى ما پابرجا بمانند و از دستمان نگرینند و چنین نعمتی را بسی گرانبهاتر از هنر داید الوس هستم و گنجهای تانتالوس می دانم. باری، از این مقوله می گذریم. چنین می نماید که از بحث خسته شده ای. از این رو می خواهم به تو یاری کنم تا به من بیاموزی که دینداری و بیدینی چیست. اکنون بیندیش و بین آیا ضروری نیست که هر چه موافق دین است موافق عدالت باشد؟

اوتیفرون: در این تردید نیست.

سقراط: هر کار عادلانه نیز موافق دین است؟ یا باید گفت هر عمل موافق دین مطابق عدالت است ولی هر عمل عادلانه موافق دین نیست بلکه گاه چنان است و گاه نه؟

اوتیفرون: سقراط، سؤال را درست درنیافتم.

سقراط: اوتیفرون، تو به سال از من جوانتری و به دانش بالاتر. ولی چنانکه گفتم دانش زیاد تو را خسته و سنگین بار ساخته است. با این همه اگر اندکی بکوشی سخن مرا در خواهی یافت زیرا سؤالی چنان دشوار نیست که از دریافتنش ناتوان بمانی. سخن من به عکس مطالبی است که شاعرمی گوید:

«زئوس که آن همه را آفریده و سامان داده است، نمی خواهی نامش را به زبان بیاوری. زیرا آنجا که ترس است شرم هم هست»

ولی من خلاف آن را می گویم. میل داری توضیحی بیشتر بدهم؟

اوتیفرون: البته.

سقراط: من گمان نمی کنم هر جا ترس است شرم هم باشد. زیرا بسی مردمان از بیماری و تهیدستی می ترسند ولی شرمی از آنها ندارند. چنین نیست؟

اوتیفرون: درست است.

سقراط: ولی هر جا که شرم است ترس هم هست. مگر انگیزه ی شرم ترس از بدنامی نیست؟

اوتیفرون: البته چنین است.

سقراط: پس درست نیست که بگوئیم هر جا ترس است شرم هم هست بلکه باید گفت هر جا شرم است ترس هم هست زیرا ترس عام تر از شرم است. شرم جزئی از ترس است همچنانکه فرد جزئی از عدد است. از این رو هر عدد فرد نیست ولی هر فرد عدد است. اکنون دانستی چه می گویم؟

اوتیفرون: آری.

سقراط: مراد من از سؤالی پیشین جز این نبود. پرسیدم: هر عمل عادلانه مطابق دین است؟ یا باید گفت هر عمل موافق دین مطابق عدل است ولی هر عمل مطابق عدل موافق دین نیست زیرا دینداری جزئی از عدالت است؟ این نکته را تصدیق می کنی یا عقیده ای دیگر داری؟

اوتیفرون: عقیده ی من نیز همان است.

سقراط: اگر دینداری جزئی از عدالت باشد باید تحقیق کنیم و ببینیم کدام جزء عدالت است. اگر در مثال پیشین می پرسیدی زوج کدام جزء عدد است، می گفتم جزئی است که دو بخش برابر در خود دارد.

اوتیفرون: درست است.

سقراط: پس تو نیز بگو که دینداری کدام جزء عدالت است تا بتوانیم در دادگاه به ملتوس بگوییم: بیش از این مرا میازار و تهمت بیدینی بر مه منه. زیرا من از اوتیفرون آموخته ام که دینداری چیست و کدام عمل موافق دین است و کدام مخالف آن.

اوتیفرون: به عقیده ی من دینداری آن جزء عدالت است که طرز رفتار ما را با خدایان معین می کند در حالی که جزء دیگر آن به رفتار ما با آدمیان مربوط است.

سقراط: خوب گفתי اوتیفرون. تنها نکته ای کوچک مانده و آن این است که مراد از رفتار با خدایان چیست. این نکته را هنوز دریافته ام ولی یقین دارم که آن را نیز بر من روشن خواهی ساخت. گمان نمی برم مراد تو از طرز رفتار همان باشد که در موارد دیگر در نظر داریم. مثلاً می گوئیم همه ی مردم نمی دانند که با اسب چگونه باید رفتار کرد بلکه این فن خاص سوارکاران است.

اوتیفرون: درست است.

سقراط: به عبارت دیگر، هنر سوارکاری این است که آدمی بداند با اسب چگونه باید رفتار کرد. چنین نیست؟

اوتیفرون: درست است.

سقراط: همچنین همه کس نمی داند که با سگ چگونه باید رفتار کرد و این فن خاص کسانی است که با سگ به شکار می روند.

اوتیفرون: راست می گوئی.

سقراط: پس جزئی از هنر شکار این است که آدمی بدانند با سگ چگونه باید رفتار کرد؟

اوتیفرون: آری.

سقراط: و گله داری هنری است مربوط به رفتاری که باید با گاو کرد؟

اوتیفرون: آری.

سقراط: و به عقیده ی تو دینداری هنری است مربوط به رفتاری که باید با خدایان کرد؟

اوتیفرون: آری، چنین است.

سقراط: مقصود از دانستن اینکه با چیزی چگونه باید رفتار کرد، این نیست که با آن چیز به نیکوترین وجه رفتار کنیم و رفتار ما برای آن سودمند باشد؟ مثلاً مقصود از هنر سوارکاری این نیست که بدانیم برای اسب چه سودمند است و همان را به جا آوریم؟

اوتیفرون: بی تردید چنین است.

سقراط: این قاعده را درباره ی رفتار ما با سگ و گاو نیز صادق می دانی یا مقصود این است که با رفتار خود به آنها زبان برسانیم؟

اوتیفرون: جز این نیست.

سقراط: پس دینداری که مربوط به طرز رفتار ما با خدایان است، برای خدایان سودی دارد و آنان را بهتر می سازد؟ اوتیفرون، براسستی معتقدی که اگر عملی از روی دینداری به جا آوری یکی از خدایان را بهتر می سازی؟

اوتیفرون: به خدا سوگند هرگز چنین نمی اندیشم.

سقراط: پس دینداری چگونه رفتاری است؟

اوتیفرون: تقریباً همان رفتار است که بنده با خواجه ی خود می کند.

سقراط: فهمیدم. پس دینداری به عقیده ی تو نوعی خدمتگزاری به خدایان است؟

اوتیفرون: آری.

سقراط: خدمتگزاری کارگران به کشتی سازان به حصول کدام نتیجه یاری می کند؟

اوتیفرون: به ساخته شدن کشتیها.

سقراط: خدمتگزاری به معماران نیز به آماده شدن خانه ها یاری می کند؟

اوتیفرون: آری.

سقراط: پس، دوست گرامی، بگو ببینم خدمتگزاری ما به خدایان به حصول کدام نتیجه یاری می کند؟ چون ادعا می کنی که امور خدائی را بهتر از همه ی مردمان می شناسی، بی گمان این نکته را نیز می دانی.

اوتیفرون: سقراط، ادعای من بیجا نیست.

سقراط: پس تو را به زئوس سوگند می دهم، بگو که خدایان برای ساختن چه چیز ما را به خدمت خود می گمارند؟

اوتیفرون: سقراط، خدایان کارهای نیکو بسیار می کنند.

سقراط: دوست گرامی، سرداران سپاه نیز کارهائی نیکو می کنند ولی بر شمردن نیکوترین آنها آسان است. مثلاً می توانی بگوئی: بر دشمن پیروز می گردند. چنین نیست؟

اوتیفرون: چنین است.

سقراط: کشاورزان نیز کارهائی نیکو می کنند که مهمترین آنها بدست آوردن خوراک از زمین است؟

اوتیفرون: آری.

سقراط: نیکوترین کار خدایان کدام است؟

اوتیفرون: سقراط، پیشتر گفتم که پی بردن به این نکته ها آسان نیست. همین قدر می گویم که بدست آوردن دل خدایان از راه دعا و قربانی دینداری است و سبب می شود که خانه ها سالم بمانند و گزندى به جامعه نرسد. خلاف آن بیدینی است که همه جا سبب ویرانی و تباهی می شود.

سقراط: اوتیفرون، یقین دارم که اگر می خواستی، می توانستی پاسخی کوتاهتر از این بدهی. ولی بر من روشن شده است که نمی خواهی دانش خود را به من بیاموزی زیرا همینکه خواستیم از گفت و گو نتیجه ای بدست آوریم از پاسخ دریغ کردی، در حالی که اگر پاسخ سؤال مرا می دادی می آموختم که دینداری چیست. ولی چون پرسنده به هر حال باید در پی پاسخ دهنده برود، بار دیگر تقاضا می کنم بگوئی که دینداری چیست؟ آیا دانش دعا کردن و قربانی دادن است؟

اوتیفرون: آری، همان است.

سقراط: قربانی هدیه ای نیست که به خدایان می دهیم، و دعا خواهشی نیست که از آنان می کنیم؟

اوتیفرون: جز این نیست.

سقراط: پس دینداری دانش هدیه دادن به خدایان و خواهش کردن از آنان است؟

اوتیفرون: اکنون مطلب را نیک دریافته ای.

سقراط: اوتیفرون، من دل بسته ی دانش تو هستم و به هر چه می گوئی به دقت تمام گوش فرا می دهم تا مبادا نکته ای از من فوت شود. پس گفתי خدمتگزاری ما به خدایان این است که به آنان هدیه ای بدهیم و از آنان چیزی بخواهی؟

اوتیفرون: آری، هم به آنان می دهیم و هم از آنان می خواهیم.

سقراط: خواستن به معنی راستین، آن نیست که از آنان چیزی بخواهیم که نیازمند آنیم؟

اوتیفرون: همین است.

سقراط: و هدیه ی خوب، آن نیست که چیزی بدهیم که خدایان به آن نیاز دارند؟ مرد خردمند به کسی چیزی نمی دهد که نیازمند آن نباشد.

اوتیفرون: درست است.

سقراط: پس، اوتیفرون، دینداری دانش داد و ستد است؟

اوتیفرون: اگر آن را به این نام بخوانی باکی نیست.

سقراط: ولی اگر آن نام درست نباشد، نباید بکار ببریم. اکنون به این سؤال نیز پاسخ بده: خدایان از هدیه هائی که می دهیم چه سود می برند؟ سودی که ما از آنان می بریم معلوم است زیرا هر چه داریم از خدایان است. ولی هدیه های ما برای آنان نمی ماند؟

اوتیفرون: سقراط، گمان می کنی خدایان از هدیه های ما سود می برند؟

سقراط: پس برای چه به آنان هدیه می دهیم؟

اوتیفرون: برای اینکه از آنان تجلیل کنیم و دلشان را بدست آوریم.

سقراط: پس دینداری وسیله ای است برای بدست آوردن دل خدایان، نه چیزی که محبوب خدایان است یا برای آنان سود در بر دارد؟

اوتیفرون: یقین دارم که دینداری محبوب خدایان است.

سقراط: با این سخن باز تعجب می کنی که سخنان در هیچ نقطه ثابت نمی مانند و آن گاه مرا گناهکار می خوانی و می گوئی من دایدالوس هستم و سخنان تو را به پرواز می آورم؟ می بینی که تو خود استادتر از دایدالوس هستی و به سخنهای خود بال و پر می بخشی و آنها را در دایره ای می گردانی؟ یا هنوز درنیافته ای که سخنان دایره ای پیمودند و به نقطه ی نخستین بازگشتند؟ مگر ساعتی پیش روشن نکردیم که دینداری و محبوب خدایان یکی نیست بلکه دو چیزند جدا از یکدیگر؟

اوتیفرون: این نکته را روشن کردیم.

سقراط: متوجه نیستی که باز می گوئی هر چه محبوب خدایان باشد موافق دین است؟

اوتیفرون: چرا، متوجه هستم.

سقراط: بنابراین یا آنچه پیشتر گفتیم نادرست است یا ادعائی که اکنون می کنی.

اوتیفرون: چنین می نماید.

سقراط: پس باید بحث را از سر بگیریم تا معلوم شود دینداری چیست. زیرا من تا این نکته را نیاموزم از دامن تو دست برنخواهم داشت. ولی، اوتیفرون، تقاضا می کنم مرا چنین حقیر نشماری بلکه حقیقت را بر من فاش کنی، چه هیچ کس در این باره داناتر از تو نیست. از این رو تو را رها نخواهم کرد تا این مطلب را به من بیاموزی. اگر تو نمی دانستی دینداری چیست و بیدینی کدام، برای مزدوری بر پدر خود دعوی نمی کردی و او را به دادگاه نمی خواندی بلکه از خدایان می ترسیدی و از آدمیان شرم می داشتی: همین دلیل است بر اینکه می دانی کدام عمل موافق دین است و کدام مخالف آن، و اینک خواهش می کنم آنچه می دانی به من نیز بیاموز.

اوتیفرون: سقراط، بحث را به روزی دیگر بگذار چون اکنون کار دارم و باید زود بروم.

سقراط: چه می کنی، دوست عزیز! می روی و همه ی امید مرا به باد می دهی؟ بر آن بودم که از تو پیاموزم دینداری و بیدینی چیست و آن گاه به ملتوس بگویم همه ی امور خدائی را از اوتیفرون آموخته ام و از این پس از روی نادانی در آن امور تردید نخواهم کرد و بدعتی نخواهم آورد، و بدین سان از دست ملتوس رها شوم. از این گذشته امیدوار بودم پس از آموختن دانش تو باقی عمر را بهتر و شایسته تر از پیش به سر برم!

حاشیه

1. رک: آپولوژی ۳۱ و ۴۰- اوتیدم ۲۷۳- فایدروس ۲۴۲- ته نه تتوس ۱۵۱.

2. مراد از صورت واحد «ایده» است. درباره ی «ایده» رک: آپولوژی، حاشیه شماره ۱۵.